

## به خط خواجه حافظ؟!!

یادداشتی دربارهٔ مقالهٔ «تحفهٔ حافظ یا حیلۀ هندو»  
به قلم آقای کریم امامی

۵۹۲

در شماره ۷۲-۷۱ کلک در پایان مقاله «تحفه حافظ یا حیلۀ هندو» نوشته شده: اگر توضیحی از بانی انتشار کتاب برسد کلک آنرا با خوشحالی درج خواهد کرد. لذا چون سعادت این بنیان‌گذاری نصیب من گردیده توضیح می‌دهد:

مؤسسه‌ایکه فعلاً در لندن صاحب دست‌نوشته‌های حافظ است فقط در خرید تابلوهای نقاشی و کتاب‌های عتیقه اروپائی سرمایه‌گذاری میکند و تنها به تشویق و تمنای من که سابقه دوستی و همکاری با مدیران آن مؤسسه دارم حاضر شدند با شرکت چند مؤسسه دیگر که هر یک مقداری از سرمایه خود را صرف سرمایه‌گذاری با احتمال زیان میکنند (اصطلاح اقتصادی: Risk Capital) کتاب تحفه حافظ و ۸ غزل به خط خواجه را از صاحبان قبلی که خیال حراج آنرا داشتند بخرند. مدیران این شرکت‌ها نه فارسی میدانند و نه با ادب فارسی آشنائی دارند بلکه تاجرند و به‌مخاطره انداختن مقداری از سرمایه شرکت با مطالعه دقیق قبلی به امید نفع بعدی جزو کار معمولشان است. اما انگیزه من در این کار این بود که این میراث بسیار مهم ادبی ما ایرانیان احتمالاً به تصاحب یکی از مجموعه‌دارانی که فقط برای «نفس دارا بودن» اشیاء بی‌نظیر آنها را می‌خرند و در مجموعه خود پنهان میکنند نیفتد و به تصاحب کسی درآید که اجازه انتشار آنرا بدهد و بحمدالله این امر با کوشش فراوان عملی گردید و اینهمه زحمت که خود سعادت بود فقط برای عشق و علاقه به آثار اصیل بزرگترین نابغه شعر فارسی تحمل شد که اساس این عشق و علاقه البته طلب لذت عمیق روحی و معنوی است که هنر نصیب انسان میکند - لذتی شبیه دوستی عمیق یا احساس فرار سیدن فصل بهار و گل و شکوفه.

در اینجا یادآوری نکته‌ای درباره هنر و بخصوص هنر شعر—که خود یکی از دلایل جهد در انتشار کتاب بود—بی‌مورد نیست بدین معنی که از نظر بیولوژی بر ما ایرانیان که از نژاد آریا هستیم هنر اروپائیان که آنها هم از نژاد آریا هستند همان تأثیر را میگذارد که بر خود آنها—یعنی یک ایرانی میتواند همانقدر از هنر سمعی و بصری هنرمندان اروپائی مستفیض شود که خود یک اروپائی—لاجرم ایرانی آشنا با هنر غربی کم‌بودی در اروپا برای استفاضه از هیچ هنری ندارد مگر از هنر شعر زیرا درک لذت عمیق شعر فقط از شعر زبان مادری میسر میشود.

از طرفی چون اساس ادب فارسی شعر است هر که زبان مادریش فارسی است غایت لذت هنر ادبی را از شعر فارسی میبرد نه از اشعار زبان‌های دیگر. بدیهی است هر ایرانی میتواند با ممارست و تجربه، اشعار غیرفارسی را درک کند و بی‌لذت هم نیست ولی لذت عمیق روحی و معنوی شعر را فقط شعر ممتاز فارسی نصیب فارسی‌زبان میکند. با در نظر داشتن این نکته فرصت دریافتن کلام تحریف‌نشده بزرگترین نابغه شعر فارسی—و با انتشار آن شرکت دادن سایر فارسی‌زبانان در این فیض عظیم—فرصتی نبود که از دست‌دادنش قابل تصور باشد.

اما من پس از توفیق در کسب اجازه انتشار تحفه حافظ تقاضای عکس‌برداری از حتی فقط یکی از الواح پوستی به‌خط خواجه را برای گنج‌اندیدن در تحفه کردم ولی به دلایل اقتصادی مورد قبول صاحبان الواح واقع نشد. آرزوی من اینستکه روزی این الواح بی‌نظیر که دست‌نوشته‌های نابغه بزرگ شعر فارسی و میراث حق‌الیقین ما ایرانیان است در شهرهای ایران مورد نمایش قرار گیرد و محل دائمی آنها هم در مجموعه‌ای باشد که رؤیت آن برای نسل‌های آینده میسر گردد.

فعلاً هزار شکر که کلام تحریف‌نشده حافظ بصورت تحفه‌اش انتشار یافت اما از طرفی تحفه حافظ را نمیتوان با شتاب یکبار خواند و درک نمود و درباره آن قضاوت هم کرد زیرا بقول علامه صاحب‌عُلُو برای فهم تام این غزلیات نه تنها لازم است معانی کلمات و ایهام و کنایات حافظ صحیح درک شود بلکه باید بر هفت اصول مذکور در مقدمه کتاب هم احاطه داشت—و این امر بالاخص درباره حافظ‌شناسان امروزی بیشتر صادق است زیرا شخصی که با فراگرفتن روایات تحریف‌شده حافظ بزرگ شده و سروده‌های سُست دیگران را هم تغزل حافظ فرض کرده و در این زمینه قلم‌فرسانی و موعظه‌ها نموده و کتاب‌ها نوشته و از این راه بعنوان ناقد و نویسنده و استاد نان خورده—حالا چطور بیاید و با خواندن یکبار کلام اصیل و تحریف‌نشده حافظ یکدفعه باورهای نادرست خود را تغییر دهد و اذعان کند که یک عمر در اشتباه بوده است؟

چنین انتظاری از حافظ‌شناسانی که از این شناسائی به‌روزی رسیده و شهرت یافته‌اند بی‌مورد است و من نه تنها وضع غیر قابل حسادت آنها را درک میکنم بلکه با آنها دلسوزی و همدردی دارم زیرا آنها فعلاً همان وضعی را دارند که پاپ و اطرافیانش در مقابل گالیله داشتند اما گالیله چقدر خوشحال میشد اگر بجای پاپ بدقیافه یک خانم قشنگ آمریکائی با او بدآدائی میکرد و همانطور که در کِلک نقل شده در شبکه جهانی «ایترنت» از قول طفلک «پی‌تری‌وری» انگلیسی میگفت: «پیتر ایوری تحفه حافظ را بررسی کرد و تشخیص داد که این ۵۰ غزل عیناً همان غزل‌هائی است که

پروفسور آربری در کتاب منتخب اشعار خودش با همین عنوان منتشر کرده.

در صحت این گفتار همین بس که اولاً کتاب آربری چنین عنوانی ندارد و ثانیاً فقط ۱۵ غزل مذکور در تحفه جزو ۵۰ غزل کتاب آربری است آنهم با روایات تحریف شده نسخه قرین. جای تعجب است که بدون چنین بررسی ساده قبلی نویسنده مقاله کِلک حرف این جولی لولی را تکرار کرده ولی خوشبختانه خود نویسنده تأکید هم نموده که حافظ شناس و حافظ پژوه نیست و حداکثر حافظ دوست است اما تعریف دقیق (Definition) حافظ دوست و حافظ پژوه و حافظ شناس چی است؟

بحث در این زمینه زیاد است و موکول به بعد زیرا فعلاً نکات ابتدائی تر و فوری تری تقدم ذکر دارد: نکته اول اینکه کتاب تحفه حافظ در لندن چاپ شده و در ایران یافت نمیشود که خوانندگان کِلک بتوانند آنرا ببخرند و بخوانند و درباره نقد و انتقاد آن - منجمله مقاله آن ماهنامه - قضاوت کنند. لذا پیشنهاد مینماید که کِلک برای خدمت به خوانندگان خود و ادب فارسی اقبالاً ۵ غزل اول کتاب را با شرح کامل ضمیمه هر غزل یکجا یا در چند شماره آن ماهنامه درج کند که خوانندگان ابتدا و در قدم اول با چند غزل اصیل و تحریف نشده حافظ و تفاوت کلی آن با سایر روایات موجود این غزلها آشنا شوند.

ثانیاً غزلی که از تحفه حافظ ضمن مقاله آن ماهنامه چاپ شده در واقع ناقص است زیرا شرح ضمیمه غزل چاپ نشده و لذا کلام حافظ آنطور که باید روشن نگردیده - تازه این غزلی هم که با این نقص چاپ شده غزل شماره ۴ کتاب است و بدیهی است شتابزدگی در میان بوده زیرا مطالعه با دقت کتاب نشان میدهد که ترتیب ارائه این ۵۰ غزل باید همینطور که در تحفه هست باشد و نظر خود حافظ هم همین بوده زیرا اساس و پایه کلام و ایمانش که «عشق» است در همان غزل اول با عنوان «بنده عشق» و با مطلع: «فاش میگویم و از گفته خود دلشادم» سروده شده که توضیح دقیق آن در شرح ضمیمه غزل است. در غزل ۲ این موضوع بسط داده شده و غزل ۳ اشاره به معنی عرفانی عشق نموده و به همین طریق خواننده قدم به قدم یعنی غزل به غزل از بسم الله تا تمة عرفان حافظ بسوی غزل ۴۲ وصل و پایان طریقت است راهنمایی میشود. بعلاوه با عطف و اشاره به نظایری فراوان (Cross-References) که پی در پی در صفحات شرح هر غزل آمده خواننده نه تنها شیر فهم عرفان حافظ میگردد بلکه متوجه نکات ریز و باریک هنر پیچیده و اسرارآمیز کلام شاعر هم میشود. هیچ کتابی چنین آگاهی بخش درباره کلام این نابغه شعر فارسی در تمام دنیا وجود ندارد و اظہر من الشمس است که با گذشت زمان که لازمه تشخیص صحیح از غلط و خوب از بد است کتاب تحفه حافظ نه تنها بارها در ایران به چاپ خواهد رسید بلکه کتاب درسی هنر شعر فارسی در مدارس و دانشکدهها خواهد شد.

فعلاً اگر قرار است یک غزل از این کتاب نقل شود باید غزل اول کتاب با حاشیه ضمیمه آن باشد که اساس و پایه ایمان حافظ را تذکر میدهد.

ارائه غزلیات حافظ بر حسب نظم الفبائی قافیه که از زمان گلندام تا بحال معمول بوده نه در معنی

تسلسل دارد و نه در کلام - بلکه گسسته و بدون هیچ رابطه تاکنون به تفهیمیدن ایمان عرفانی و گفتار و هنر حافظ کمک کرده است.

\*\*\*

حافظ نابغه‌ایست اقلاد در ردیف نوابغ طراز اول هنر در مغرب زمین و از نادر هنر مندانی است که هنر را برای نفس هنر آفریده یعنی نه دستورات اخلاقی موعظه کرده و نه داستان عشقی یا عامیانه سروده و نه یل گمنامی را به قهرمانی رسانده است. لاجرم صفات برآزنده قهرمانی یا هیجان داستان یا شایستگی صفات اخلاقی فردی و اجتماعی رقابت با هنر کلام برای جلب توجه خواننده در آثار حافظ نمیکند و هنر را احیاناً تحت الشعاع قرار نمیدهد لذا نفس هنر میدانی بزرگ و فرصتی کافی برای درخشیدن دارد و خواننده را سیراب لذت روحی و معنوی میکند و این خود خاصیت اصلی هنر است یعنی بخشیدن لذت معنوی و روحی به جویندگان آن.

اما این لذت عمیق از هنر ممتاز نصیب میشود و در هنر ممتاز همیشه چند نکته ذاتی و جبلی نهفته است:

نکته اول اینکه به عقل خُرده گیر مجال ایراد گرفتن و نقص یابی نمیدهد و جای دغدغه خاطر برای انسان نمیگذارد. مثلاً هیچ ادیبی هر چقدر هم تحصیل کرده و دانش آموخته باشد نمیتواند ایراد عقلانی از شاهکارهای شکسپیر بگیرد و یا هیچ موسیقی دانی نمیتواند چند نت موسیقی آثار موزارت و بتهوون را تغییر دهد که زیباتر شود و یا اگر نقاشی سعی کند تغییری در تابلوهای رامبراند بدهد فقط از زیبایی آنها میکاهد و بس - زیرا شاهکارهای این نوابغ هنر ابدی است و غایت و نهایت آفرینش آن هنر بوده و هست و خواهد بود. به همین دلیل هنر هزاران سال قبل هنر مندان برجسته هنوز به اعتبار اولیه خود باقی است در حالیکه اعتبار نظریه عالمان بزرگ علوم ریاضی و طب و فیزیک و شیمی با گذشت زمان و پیشرفت دانش یا تغییرات کلی پیدا کرده یا اصلاً لغو شده است.

نکات گفتنی دیگر هست ولی فعلاً از همین یک جنبه خُرده گیری عقل نگاهی به غزل زلف آشفته... که در مقاله آن ماهنامه ذکر شده بکنیم و ببینیم بر این شاهکار حافظ چه ایرادات معقول پیش با افتاده مطابق نسخه قزوینی وارد است در حالیکه مطابق روایت تحفه حافظ هیچ ایرادی بر آن نمیتوان گرفت و عقل خُرده گیر میدان جَوَلان پیدا نمیکند.

چهار بیت اول نسخه قزوینی اینست:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست	پیرهن چاپ و غزلخوان و صراحی در دست
سُرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان	نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست
سُر فرا گوش من آورد و به آواز حزین	گفت ای عاشق دیرینه من خوابت هست
عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند	کافر عشق بود گر نشود باده پرست

ایراد اول پیش با افتاده اینکه در مطلع غزل صفت لب «خندان» است و در بیت بعدی افسوس کنان! چطور این لب در عین حال هم خندان و بشاش است و هم افسوس کنان و اندوهناک؟

اگر قصد حافظ گنج کردن خواننده با ذکر صفات متضاد بوده چرا فقط لب را در این مُعضله و

# شکر حافظ

فیر صاحب مؤلف

حیص بیص قرار داده و مثلاً برای زلف آشفته هم دوباره نگفته «زلف شانه کرده و مرتب» و یا مست را با هشیار تضاد نداده؟ مگر حافظ نمیدانست بجای این کار بی معنی و پُر ایراد و دغدغه‌انگیز بعد از ذکر چشم، ابرو را ذکر کند با صفت ممیزه آن که کمانی است؟ البته که میدانست و عیناً همین کار را کرده و در غزل مشهور دیگرش (شماره ۴۴ کتاب) با مطلع: «دوش از جناب آصف بیک بشارت آمد» فرموده:

از چشم شوخش ای دل ایمان خود نهان دار  
کان جادوی کمانکش بر عزم غارت آمد  
در این بیت چشم را به «جادوی کمانکش» تشبیه کرده و در غزل زلف آشفته... برای همین چشم  
— به روایت تحفه حافظ — «نرگس به کش آورده کمان» سروده که معنی هر دو عیناً یکی است.  
البته باید بخاطر داشت — در کتاب هم توضیح داده شده — که در معنی عرفانی، ابروی کمانی یار همان مهر گیاه است که دیدن آن باعث افتادن در خادنه عشق یار میشود زیرا چشم یار کمان ابرو را میکشد و تیر مژگان را به دل بیننده میزند:

دل که از ناوک مژگان تو در خون میگشیت      بیاز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود

(شماره ۱۲)

حالا با دانستن این روایت تحریف نشده آیا باز هم جائز است کلام تحریف شده «لبش افسوس کنان» را معتبر شمرد؟ اگر صاحب اختیاری هنوز چنین اختیار کند فقط خود را از درک کلام تحریف شده حافظ محروم کرده و بعلاوه متوجه نشده که سروده خواجه در سه سطح مادی و

معنوی و متعالی قابل تعبیر است.

خُرده گیری معقول و دغدغه دیگر تاکنون ذکر صفت «خوی کرده» بود به معنی عرق کرده! آیا میتوان قبول کرد که در غزل چنین شاعرانه و زیبا حافظ صفت عرق کرده را که اشاره ضمنی بر تعفن دارد به فرشته عشق نسبت دهد؟ آیا این فرشته یا ساقی زیاد رقصیده که عرقش درآمده؟ اگر برای حافظ رقصیده که او مطابق بیت سوم خواب بوده! آیا برای زود رسیدن به این خفته راه دوری را سریع دویده؟ این «ساکنان حرم ملکوت» بال دارند و برای حرکت سریع پَر میزنند و احتیاجی به دویدن ندارند!

با چه ضابطه شاعرانه و هنری صفت متعفن «عرق کرده» در مطلع این غزلی که زیباترین صفات به موصوف نسبت داده شده آورده شود؟ در حالیکه «خوی پرده» به معنی بدون حجاب و روباز (خوی دقیقاً یعنی «بدون» از ریشه ثلاثی مجرد خَوَى) کاملاً در اینجا صحیح و بی ایراد است زیرا اگر روی ساقی یا فرشته که «یار» است باز نبود و در پرده بود چطور لب خندان و چشم فته انگیز و زلف آشفته اش دیده میشد که شاعر آنها را وصف کند؟ حالا بعد از ذکر این همه اوصاف موصوف کیست؟ تمام مطلع غزل که ۷ صفت است با ۲ صفت دیگر در مصراع اول بیت دوم فقط ذکر پی در پی و قبلی ۹ صفت است که انتظار خواننده را شدید و شدیدتر برای شناختن موصوف این صفات میکند ولی خبری از موصوف نیست که نیست! در مصراع دوم بیت دوم با ذکر قید زمان (نیم شب) و قید مکان (بالین من) دو فعل انجام میشود (آمد بنشست) ولی فاعل که موصوف صفات است غیث زده! چه کسی آمد بر بالین حافظ بنشست و گفت؟ آیا حافظ ۹ صفت و ۳ فعل را با قید زمان و مکان برای فاعلی ذکر میکند بدون ذکر فاعل یا اشاره به او؟ البته که ذکر میکند زیرا مطابق روایت تحفه صریحاً در مصراع دوم بیت دوم فاعل افعال و موصوف صفات را ذکر کرده و میفرماید: نیمه شب «یار» به بالین من آمد بنشست. این ۹ صفت زیبا را پی در پی برای «یار» سروده و این افعال آمدن و نشستن و گفتن را «یار» که همان ساقی یا فرشته عشق است انجام داده.

در مصراع اول بیت ۴ شاعر میگوید: عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند. پس قبل از این بیت باید باده شبگیر به عاشق داده شده باشد ولی هر چه با دقت مینگریم چنین عملی نشده! تنها کاری که ساقی ضراحی بدست کرده با صدای محزون به حافظ گفته: «خوابت هست؟» و ای بسا این آواز حزین آهسته اصلاً خفته را بیدار نکرده! در حالیکه مطابق روایت «تحفه» ساقی خیلی صریح به حافظ میگوید جامت را بگیر که از این ضراحی باده ایرا که قبلاً تقاضا کردی در آن بریزم و این همان تقاضائی است که حافظ در غزل قبلی یعنی مطلع غزل شماره ۳ کرده و گفته: «ساقی به نور باده برافروز جام ما».

نبوغ و سرشاری اندیشه حافظ در اینجا واقعاً میدرخشد و قتی اعطای این «بهشت معنوی» به عارف را در همان زمانی قرار میدهد که مؤذن زاهد را به تقاضای «بهشت خاکی» دعوت میکند یعنی زمان سحر. عارف و زاهد با بهشت معنوی و بهشت خاکی که آرزوی هر یک است بسیار زیبا و بطور مرمری که در اشعار حافظ ذاتی و جبلّی است در اینجا تبیین شده اند.

حالا همین ۴ بیت اول غزل را مطابق روایت تحفه حافظ بخوانیم و انصاف دهیم کدام روایت پُرشور و شاعرانه و مملو از هیجانِ اندیشه و هنرِ ساحرانه است و در عین حال عقل خُرده گیر و ایراد جو ساکت مانده و خفته است:

زلف آشفته و خوی پرده و خندان لب و مست	پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست
نرگشش عربده جوی و به کش آورده کمان	نیمه شب یار به بالین من آمد بنشست
سرافراگوش من آورد و هم آواز اذین	گفت ای عاشق و شوریده من جامت هست
عاشقی را که چون این باده شبگیر دهند	کافر عشق بود گر نه بود باده پرست

(اذین: اذان گو — مؤذن: از ریشه ثلاثی مجرد اذِن)

حقیقت و واقعیت اینکه کلام حافظ در طول زمان تحریف و ناقص شده جوابی است کافی و کامل به حافظ شناسانی که پرسیده اند چرا در زمان حافظ که کاغذ رواج داشت خواجه ۵۰ غزل منتخبش را بر پوست نوشت؟

هزار آفرین بر ذکاوت خواجه که پیش بینی دوام و بقای شاهکارهایش را در طول زمان برای آیندگان نمود و هزار بوسه بر دستش که آنها را بر پوست نوشت نه بر کاغذ — زیرا در اینصورت مثل مقالاتش که بر کاغذ بود بقول علامه صاحب عَلُو «چنان پوسیده و نم زیده میشد که با تکانی از هم فرو میریخت» — و در نتیجه ما از فیض شعر اصیل و تحریف نشده بزرگترین نابغه شعر فارسی برای همیشه محروم میشدیم.

بدیهی است باید بخاطر داشت که بدایلی که در مقدمه تحفه ذکر شده خواجه رغبت نداشت که در زمان حیاتش غزلیاتش مدون شود و گر نه ای بسا مثل شاهکار سعدی آثار تلامیذ و مقلدانش در آن راه نمی یافت و تحریف آنها کم بود. در خاتمه ان شاء الله نگاه دقیق به جنبه های عمیق و پیچیده هنری و عرفانی کلام حافظ موکول به آینده — آنچه آمد نگاهی از ناحیه عقل خُرده گیر و ایراد جو به ۴ بیت اول غزل مندرج در آن ماهنامه به روایت نسخه قزوینی بود و گر نه غزلیات اصیل تحفه حافظ فرصت بیدار شدن و عیب جوئی به عقل خُرده گیر را نمیدهد —